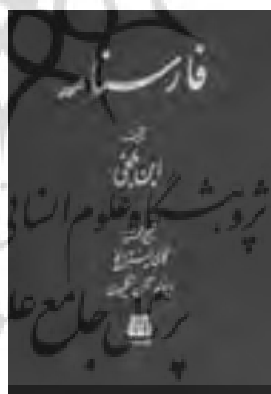


فارس در پرتو روایت

• مصطفی ابراهیمی
دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره‌ی اسلامی
دانشگاه تربیت معلم تهران



موضوع کار معرفی کوتاه و مقایسه‌ی فارسنامه‌ی ابن بلخی و فارسنامه‌ی ناصری است. اولی تألیف اوایل قرن ششم هـ. ق و همزمان با سلطنت سلطان محمد سلجوقی و دومی در قرن چهاردهم هـ. ق و همزمان با سلطنت ناصرالدین شاه قاجار تألیف شده است. موضوع هر دو حول محور تاریخ و جغرافیای فارس می‌شود. بیشتر کتاب‌های جغرافیایی که تا سده‌ی ششم هجری تألیف شده به‌طور مفصل به فارس و جغرافیای آن پرداخته‌اند اما تا این سده کتابی مستقل که موضوع کار خود را تنها فارس و جغرافیای آن اختصاص داده باشد تألیف نشده بود. آغازگر این کار شخصی معروف به ابن بلخی است و فارسنامه‌ی او کتابی بر سبیل «اختصار و ایجاز» است. دومین کتاب با عنوان فارسنامه، فارسنامه‌ی ناصری تألیف حاج میرزا حسن حسینی فسایی است که مؤلف در آن به‌طور مفصل به تاریخ و جغرافیای فارس پرداخته است.

به زندگی و ترجمه‌ی احوال ابن بلخی در تواریخ و تذکره‌ها اشاره نشده است. تنها حاجی خلیفه در کشف الظنون او را ابن بلخی نامیده آنجا که گفته: «فارسنامه لابن البلخی، کان مستوفیاً بها فی زمن السلطان محمد السلجوقی». خود مؤلف نیز اینچنین از خود یاد می‌کند: «بنده را تربیت پارس بوده است اگرچه بلخی نژاد است و تقدیر معاملات و قانون آن به ابتداء این دولت قاهره ثبت‌ها الله چون رکن‌الدوله خمارتگین را به پارس فرستاد جد بنده بسته است و استیفاء آن ولایت و سپاهی بر رعیت پوشیده نمانده است.»^۲

فارسنامه‌ی ابن بلخی در دوره‌ی آرامشی که پس از به قدرت رسیدن سلطان محمدبن ملکشاه سلجوقی به‌وجود آمد تألیف شده است. می‌توان گفت زودتر از این دوره امکان تألیف این کتاب وجود نداشت، زیرا با مرگ ملکشاه آرامش و امنیت روزگار پادشاهی او و پدرش آلب ارسلان که با درایت خواجه نظام‌الملک همراه شده بود به یکباره از میان رفت و دوازده سال پس از مرگ ملکشاه به زد و خورد بین مدعیان تاج و تخت سلجوقی و جنگ‌های خانگی بین فرزندان ملکشاه سپری شد. مدعیان اصلی حکومت سه تن از فرزندان ملکشاه بودند: برکیارق، محمد و محمود. محمود کودکی چهار ساله و مادرش ترکان خاتون در تلاش برای نشانیدن او بر تخت حکومت بود. از جمله اقدامات ترکان خاتون در این ایام اعزام سپاهی به

■ فارسنامه‌ی ابن بلخی

■ به سعی و اهتمام و تصحیح گای لسترینج و رینولد آلن نیکلسون

■ تهران، دنیای کتاب، چاپ اول ۱۳۶۲، ۲۳۰ صفحه

■ فارسنامه‌ی ناصری، حاج میرزا حسن حسینی فسایی

■ تصحیح و تحشیه از منصور رستگار فسایی

■ تهران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۷، دوره‌ی دو جلدی، ۲۱۷۳ صفحه

دو روایت

اقامت طولانی مؤلف فارسنامه‌ی بلخی در فارس و داشتن مقام استیفا موجب آشنایی کامل او با جغرافیای فارس شده بود. او از منابعی چون تاریخ‌الرسل و الملوک حمزه‌ی اصفهانی، تاریخ محمد جریر طبری و خراج جعفر بن قدامه استفاده کرده است

سیاست به شهرت رسیده‌اند. فسایی در خانواده‌ای اهل هنر و ادب بزرگ شده و همین عامل زمینه را برای نوشتن چنین کتابی توسط او فراهم آورده است.^۷ مؤلف در چندین آبادی از آبادی‌های فارس دارای زمین بوده و تولید زمین‌های وقفی مدرسه‌ی منصوریه‌ی شیراز را نیز بر عهده داشته است. از این رو با بهره‌گیری از شرایط مالی مناسب فرصت آن را یافته که فارس را به خوبی سیاحت نماید که رهاورد این سیاحت‌ها نقشه‌ی ایالت فارس و کتاب فارسنامه‌ی ناصری است.^۸

سفرهای خارجی ناصرالدین شاه، علاقمندی نسبت به علوم جدید و آگاهی از اوضاع و احوال فارس شاه را پس از دیدن نقشه‌ی فارس تقدیمی از سوی فسایی به فکر تألیف کتابی در مورد فارس انداخت و کسی را جز فسایی برای این کار مناسب ندانست. چون دوران حکومت قاجاریه بر ایران عصر تغییر و تحولات سریع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بوده تألیف چنین کتابی آن هم به سفارش شاه نشان تأثیرپذیری او از این اوضاع و احوال دگرگون است. بر این عامل باید علاقه‌ی شخصی شاه را به امور فرهنگی افزود. مؤلف کتاب نیز از این شرایط تأثیر پذیرفته است. همزمان شاهد ترجمه تعدادی از کتب خارجی به فارسی و تألیف پاره‌ای از کتب در داخل کشور هستیم. حاصل کار فسایی کتابی شد شامل دو گفتار تاریخی و جغرافیایی که در هر کدام به‌طور مفصل سخن گفته است. مؤلف در گفتار اول که شامل تاریخ فارس است به شیوه‌ی سنواتی سخن می‌گوید و از منابع متعددی نیز در تألیف آن بهره می‌برد، اما در گفتار دوم که شامل جغرافیای فارس است به شیوه‌ی موضوعی کار را دنبال کرده و بیشتر از دیده‌ها و شنیده‌های خود در تألیف این بخش استفاده می‌کند. در همین گفتار بخش عمده‌ای را به شیراز و محلات آن، علما، شعراء، وزراء، بقاع، مساجد، مدارس و باغهای آن اختصاص می‌دهد. در ادامه بلوکات و نواحی مختلف فارس را به - ترتیب حروف الفبا - ذکر کرده، سپس از ایلات فارس، جزایر خلیج فارس، چشمه‌ها، دریاها، دریاچه‌ها، رودخانه‌ها، صحراها، قلاع کوهی، کوه‌ها و معادن فارس سخن رانده و در آخر کتاب هم فهرست بلوکات و دهات فارس را در جدولی ضمیمه‌ی مطالب کتاب کرده است.^۹

مقایسه‌ی بین دو مؤلف: مؤلفان دو کتاب پیوستگی زیادی با حکومت‌های زمان خود داشته‌اند. ابن بلخی مستوفی و مستوفی‌زاده بوده کتاب خود را به سفارش پادشاه هم‌عصرش تألیف کرده است و فسایی نیز با فرمان‌روایان فارس و حکومت قاجار به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در ارتباط بوده و از

فرماندهی انر به فارس بود تا آنجا را از تصرف توران‌شاه پسر قاورد بیرون کند اما انر موفق نشد در حکومت پنجساله‌ی توران‌شاه فارس پیوسته محل نزاع با سلجوقیان بزرگ بود و آرامشی برای نوشتن کتابی چون فارسنامه وجود نداشت.^{۱۰} مرگ زودهنگام مادر و فرزند فرصتی مناسب را در اختیار برکیارق گذاشت تا بتواند زمام امور پادشاهی را به دست گیرد، اما برکیارق نیز کمی بعد با شورش برادرش محمد روبه‌رو شد و چندین سال پیاپی نبرد بین دو برادر حاصلی جز ناامنی در پی نداشت.^{۱۱} به درستی که در نبود امنیت و آرامش برای تألیف و تدوین آثار علمی و فرهنگی فرصتی نیست. با مرگ برکیارق و مسلم شدن امور بر محمد، آرامش به مملکت بازگشت و اندیشه‌ی محمد از زد و خورد روی برتافت و متوجه کارهای فرهنگی شد و پیشنهاد تألیف کتابی در مورد فارس را به مستوفی حکومت فارس ابن بلخی داد.

اطلاعات موجود در فارسنامه‌ی ابن بلخی به صورت موضوعی گردآوری شده و مؤلف پس از اشاره به هر موضوع به طریق «اختصار و ایجاز» در مورد آن سخن به میان آورده است. کتاب با حمد خدا و نعت پیامبر آغاز می‌شود و در ادامه مؤلف علت تألیف کتاب را که درخواست سلطان متبوعش است می‌گوید.^{۱۲} سپس با ذکر عنوان «صفت پارس و بعضی از احوال آن و مردم آن» وارد قسمت تاریخی می‌شود و به «ذکر ملوک فرس و انساب و تواریخ ایشان» می‌پردازد. در ادامه به‌طور مختصر به فتح پارس توسط مسلمین اشاره می‌کند. در قسمت جغرافیایی کوره‌ها و برخی شهرها و آبادی‌های فارس را معرفی می‌کند. کتاب با «شرح احوال شبانکاره و کرد پارس»، «در صفت مردم پارس» و «قانون مال پارس» به پایان می‌رسد.

اقامت طولانی مؤلف در فارس و داشتن مقام استیفا موجب آشنایی کامل او با جغرافیای فارس شده بود. او از منابعی چون تاریخ‌الرسل و الملوک حمزه‌ی اصفهانی، تاریخ محمد جریر طبری و خراج جعفر بن قدامه استفاده کرده است.^{۱۳}

در جغرافیای فارس شهرها وجود داشته که اکنون نام و نشانی از آن‌ها نمی‌یابیم و برخی شهرها نیز مثل سیراف اهمیت اقتصادی به‌سزایی داشته‌اند که آن اهمیت را از دست داده‌اند. فارسنامه‌ی ابن بلخی یکی از بهترین منابع برای آشنایی با این مناطق است که در سطور آتی به معرفی آن‌ها می‌پردازیم.

حاج میرزا حسن حسینی فسایی مؤلف فارسنامه‌ی ناصری از خاندان کهن سادات دشتکی شیراز است و از این خاندان افرادی در علم و ادب و

تاریخی و جغرافیایی به طریق «اختصار و ایجاز» سخن رانده است و از این منظر فارسنامه‌ی ناصری نقطه‌ی مقابل فارسنامه‌ی ابن بلخی به‌شمار می‌رود، زیرا فسایی بطور مفصل به هر دو قسمت پرداخته است. ابن بلخی بخش تاریخی را بر خلاف اکثر نویسندگان قرون گذشته - که کتاب خود را با حضرت آدم آغاز کرده‌اند - با کیومرث آغاز کرده است. فسایی با اینکه در بعضی از بخش‌ها اشارات مختصری به شاهان پیش از اسلام دارد اما گفتار اول (بخش تاریخی) را با ورود اعراب مسلمان به ایران آغاز می‌کند و تا روزگار خود ادامه می‌دهد. هیچ‌یک از دو مؤلف در بخش تاریخی به تجزیه و تحلیل حوادث نپرداخته‌اند و صرفاً با استفاده از منابع دیگر تنها به دادن گزارش نقلی اکتفا کرده‌اند. ابن بلخی در این بخش در مورد فتح فارس در زمان عمر می‌گوید که علاء حضرمی عامل عمر در بحرین بود و علاء هرثمه‌ی بن جعفر البارقی را به فارس فرستاد و او نیز جزیره‌ی لار را تسخیر کرد.^{۱۱} این موضوع نه تنها در فارسنامه‌ی ناصری بلکه در کتبی چون الفتوح بن اعثم کوفی و فتوح البلدان بلاذری نیز نیامده است و این از امتیازات بخش تاریخی فارسنامه‌ی ابن بلخی محسوب می‌شود. در فارسنامه‌ی ابن بلخی اشاره‌ای به احوال خلافت ابوبکر نشده، علت این است که چون کتاب به‌طور خاص مربوط به فارس است و فتح قسمت‌های مختلف فارس از زمان عمر شروع شده مؤلف نیز سخن خود را در «شرح گشادن مسلمانان پارس را» از ایام خلافت عمر شروع می‌کند و آخرین اشاره به فتوحات و تاخت و تازها در فارس در ایام خلافت امام علی(ع) است. فسایی که در تألیف بخش نخست از منابع مختلفی چون کامل التواریخ، سلجوق‌نامه، جامع‌التواریخ، روضه‌الصفا و... استفاده کرده فتح فارس را از اواخر عمر پیامبر اسلام و به‌ویژه از ایام خلافت ابوبکر آغاز می‌کند. ابن بلخی بعد از اشاره به فتوحات فارس با ذکر چند نکته وارد دوره‌ی دیلمیان می‌شود، اما فارسنامه‌ی ناصری بعد از اشاره به خلافت امام علی به تأسیس حکومت اموی و عباسی، ماجراهای یعقوب لیث و روی کار آمدن سامانیان و آل بویه نیز اشاره می‌کند. هر دو کتاب با آنکه بخشی از صفحات خود را به تاریخ اختصاص داده‌اند از حیث توجه به جغرافیای فارس برتری قابل ملاحظه‌ای نسبت به مباحث تاریخی دارند و به جرأت می‌توان گفت که بهترین بخش برای مقایسه، بخش‌های جغرافیایی دو کتاب است. ابن بلخی در این قسمت نیز به اختصار سخن گفته اول فارسنامه‌ی ناصری مفصل به آن پرداخته است. نقشه‌ای که فسایی از فارس تهیه کرده همه‌ی شهرها و روستاهای فارس را در دوره‌ی



مقبره کوروش در عهد قاجار

همین راه توانسته مجدداً تولیت زمین‌های وقفی مدرسه‌ی منصوریه‌ی شیراز را به‌دست آورد و او نیز چون ابن بلخی کتاب خود را به سفارش شاه تألیف کرده است. هر دو شاه معاصر خود را مدح گفته‌اند و به‌ویژه فسای در برخی موارد که حوادث دوره‌ی قاجاریه را به نگارش درآورده واقعیت‌هایی را نیز نادیده انگاشته است، مثلاً حقایق‌الآخبار ناصری که به ماجرای قتل امیرکبیر اشاره کرده از جمله منابع فارسنامه‌ی ناصری است، اما فسایی با وجود استفاده از آن در مورد چگونگی مرگ امیرکبیر سکوت می‌کند و تنها به عزل او اشاره می‌نماید.^{۱۲} نکته‌ی دیگر این که هر دو نویسنده وضعیت رفاهی مناسبی داشته‌اند. ابن بلخی دارای سمتی اقتصادی در دستگاه حکومتی فارس بوده و فسایی نیز با درآمدی که از املاک متعدد خود به دست می‌آورده زندگانی می‌کرده است. مقایسه‌ی دو کتاب: ویژگی بارز فارسنامه‌ی ابن بلخی است که در بخش

مؤلفان دو کتاب پیوستگی زیادی با حکومت‌های زمان خود داشته‌اند. ابن بلخی مستوفی و مستوفی‌زاده بوده کتاب خود را به سفارش پادشاه هم‌عصرش تألیف کرده است و فسایی نیز با فرمان‌روایان فارس و حکومت قاجار به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در ارتباط بوده است

دورایت

ویژگی بارز فارسنامه‌ی ابن بلخی این است که در بخش تاریخی و جغرافیایی به طریق «اختصار و ایجاز» سخن رانده است و از این منظر فارسنامه‌ی ناصری نقطه‌ی مقابل فارسنامه‌ی ابن بلخی به‌شمار می‌رود

دو روایت

می‌برد که به نظر می‌رسد به شهرت و اهمیت دو سیف دیگر نبوده است. در فارسنامه‌ی ناصری از این سه سیف نام و نشانی نمی‌یابیم. منطقه‌ی ایراهستان که شامل قسمت‌های وسیعی از نواحی کرانه‌ای و پس کرانه‌ای خلیج فارس بوده (بخشی از سواحل استان بوشهر و جنوب استان فارس) نیز در فارسنامه‌ی ابن بلخی از آن سخن به میان آمده است. دو سیف یاد شده در این منطقه قرار داشته‌اند. لغتنامه‌ی دهخدا می‌گوید: «پراه به معنی ساحل و کنار دریاست و هر ساحل را به فارسی ایراه گویند، ایراهستان به معنی ساحل و ناحیه‌یست مجاور خلیج فارس در ایالت فارس»^{۱۶}. در این منطقه شهرهایی چون کران و میمند وجود داشته که حالا اسمی از آن‌ها در میان نیست. شواتس آلمانی می‌گوید: «کران را شاید بتوان در منطقه‌ی گله‌دار (از بخش‌های شهرستان مَهر در استان فارس) جستجو کرد»^{۱۷}. ابن بلخی در مورد کران می‌گوید: «کران از اعمال سیراف است و گرمسیر به‌غایت چنانک به تابستان جز مردم آن ولایت آنجا مقام نتوانند کردن - جز درخت خرما هیچ میوه ندارد»^{۱۸} و میمند «شهرکی است گرمسیر و از همه گونه میوه باشد و انگور از همه بیشتر بود»^{۱۹}. این میمند غیر از میمند فعلی فارس است که در نزدیکی فیروزآباد قرار گرفته. لسترنج از قول حمدالله مستوفی می‌گوید که میمند در جنوب کران و در نزدیکی لنگرگاه نایند واقع است.^{۲۰} این شهر را باید در قسمت‌های جنوبی استان بوشهر جستجو کرد. در فارسنامه‌ی ناصری نه ذکری از ایراهستان آمده و نه به کران و میمند مورد نظر ما اشاره شده است. همچنین باید شهر توج در کوره‌ی اردشیر خوره را نام برد که ابن بلخی به خرابی آن اشاره دارد و نام آن در فارسنامه‌ی ناصری به همراه توضیحاتی یاد شده، اما در دوره‌ی قاجار این شهر وجود نداشته است. ابن بلخی در کتاب خود اطلاعاتی در مورد قبایل کرد شبانکاره می‌دهد که در ایام آل بویه در فارس تاخت و تاز می‌کردند. سپس می‌گوید: «تا بآخر روزگار با کالیجار برفتند و دارابجرد به‌دست گرفتند و دولتدلم به انجام رسیده بود و دفع ایشان نتوانستند کردن»^{۲۱}. منطقه‌ی دارابجرد به‌گفته‌ی لسترنج در قرن هفتم هـ. ق شبانکاره نامیده می‌شد. ابن بلخی این نام را بر این منطقه اطلاق نکرده و عنوان شبانکاره بعد از دوره‌ی او به این منطقه داده شده است و در دوره‌ی قاجار نیز نام این منطقه شبانکاره نبوده است و فارسنامه ناصری نیز از وجود این منطقه در بلوک داراب خبری به ما نمی‌دهد، اما به منطقه‌ی شبانکاره در بلوک دشتستان اشاره کرده و نام آن را نیز در نقشه‌ی فارسی آورده است.

معاصرش در بر می‌گیرد، اما ما نقشه‌ای را که گای لسترنج از روی اطلاعات موجود در کتب جغرافیایی از جمله فارسنامه‌ی ابن بلخی تهیه کرده بینیم تنها شهرها و آبادی‌های مهم فارس در آن آمده و ابن بلخی هم در کتاب خود به شهرهای مهم اشاره کرده و کمتر اسامی روستاها را ذکر کرده است. در ایام تألیف فارسنامه‌ی ابن بلخی فارس شامل پنج کوره بوده و ابن بلخی هم در کتاب خود به معرفی این پنج کوره و شهرها و آبادی‌های آن پرداخته است (استخر، اردشیر خوره، شاپور خوره، قبادخوره و دارابجرد) این تقسیم‌بندی تا دوره‌ی مغول معمول بوده است، اما فسایی فارس را به شصت و سه بلوک تقسیم کرده است. باید گفت که تعدادی از آبادی‌های فارس در قرون بعد از تألیف کتاب ابن بلخی به‌وجود آمده‌اند. همچنین باید اشاره کرد که فارس در دوره‌ی تألیف فارسنامه‌ی ناصری اندکی بزرگتر از فارس عهد ابن بلخی است. فارس دوره‌ی قاجار بخش بیشتری از استان هرمزگان را دربرمی‌گرفته به‌طوری که در این دوره جزیره‌ی هرموز جزء فارس بوده، اما در دوره‌ی ابن بلخی این جزیره جزء کرمان بوده است. ابن بلخی از کوره‌ی استخر و مرکز آن به همین نام سخن می‌گوید. فسایی در صحبت از بلوک مرودشت به‌طور مفصل به شهر استخر اشاره می‌کند و ابن بلخی از زمانی است که دیگر از شهر استخر تنه ویرانه‌هایی به‌جا مانده و مقام و اهمیت سابق خود را به مرودشت داده است. ابن بلخی از آبادی کلار که جزء استخر و منبع رود کر بوده نام می‌برد، اما ما در فارسنامه‌ی ناصری نام و نشانی از این آبادی در بلوک مرودشت نمی‌یابیم. شهرهای یزد، نائین، میبد و فهرج در دوره‌ی ابن بلخی از توابع استخر بوده‌اند^{۲۲} و تا دوره‌ی مغول نیز جزء همین کوره به‌شمار می‌رفته‌اند، اما از دوره‌ی مغول به بعد جزئی از ایالت جبال می‌شوند.^{۲۳} همچنین قمشه (شهرضای کنونی) که در هر دو کتاب به‌صورت قومشه آمده و ابرقو تا دوره‌ی تألیف فارسنامه‌ی ناصری جزء ایالت فارس بوده‌اند و در دهه‌های اخیر از فارس جدا شده ابرقو به یزد پیوسته و قمشه جزء استان اصفهان شده است.

بخش بزرگی از کوره‌ی اردشیر خوره شامل سواحل خلیج فارس را «سیف» یعنی ساحل و کناره می‌نامیدند.^{۲۴} ابن بلخی در مورد قسمت‌های ساحلی کوره‌ی اردشیر خوره می‌گوید: «اعمال سیف، این نواحی است بر کنار دریا همه گرمسیر و بیشترین عرب مقام دارند و آب و هوا آن سخت ناموافق باشد و معروف‌ترین این اعمال سیف، دو سیف است یکی آل ابی زُهریر و یکی عماره»^{۲۵}. لسترنج از سیف سوم به نام مظفر در شمال نجیرم نیز نام

اشاره به چند بندر در سواحل خلیج فارس ضروری به نظر می‌رسد. این بنادر عبارتند از: ۱- بندر سیراف که همان بندر طاهری فعلی در استان بوشهر و جزء سیف زهیر بوده است. این بلخی چند دهه بعد از ویرانی آن می‌گوید: «سیراف در قدیم شهری بزرگ بوده است و آبادان و پرنعمت و مشرع بوزی‌ها و کشتی‌ها ... و مالی بسیار از آنجا خاستی و تا آخر روزگار دیلم هم برین جملت بود. بعد از آن پدران امیر قیس مستولی شدند و جزیره‌ی قیس و دیگر جزایر به‌دست گرفتند و آن دخل کی سیراف را می‌بود بریده گشت.»^{۲۳} فارسنامه‌ی ناصری هم در صحبت از بندر طاهری به‌نام قدیمی آن یعنی سیراف اشاره می‌کند. ۲- بندر نجیرم که مثل سیراف در کوره‌ی اردشیرخوره بوده و این بلخی آنرا از اعمال سیراف دانسته که در دوره‌ی قاجار وجود نداشته و فارسنامه‌ی ناصری هم در مورد آن سکوت می‌کند. ۳- بندر گناوه: این بندر که اکنون مرکز شهرستان گناوه در استان بوشهر است؛ در کتاب این بلخی به‌صورت «جنابا» آمده و در کوره‌ی قبادخوره بوده است. در فارسنامه‌ی ناصری این بندر جزء بلوک دشتستان است و از جمله شهرهایی است که نه نابود شده و نه تغییر نام داده است. ۴- مهرویان: این بندر نیز چون گناوه در کوره‌ی قبادخوره قرار داشته، اما در فارسنامه‌ی ناصری ذکری از آن به میان نیامده است و اکنون نیز چنین بندری وجود ندارد. در مورد چشمه‌های فارس هم باید گفت که مؤلف فارسنامه‌ی ناصری اساسی تمام چشمه‌های فارس را در کتاب خود آورده، اما این بلخی در کتاب خود ذکری از چشمه‌های فارس به میان نیاورده است. در ذکر دریاها و دریاچه‌های فارس هر دو مؤلف ابتدا از دریای پارس آغاز کرده‌اند سپس به معرفی دریاچه‌ها پرداخته‌اند. از میان دریاچه‌هایی که این بلخی در کتاب خود نام برده تنها دریاچه‌ی بختگان برای ما آشناست. سایر دریاچه‌های مورد اشاره‌ی این بلخی عبارتند از: دشت ارژن، ماهلویه، درخوید (زرخوید) و مور. این اسامی به استثنای دریاچه‌ی بختگان در فارسنامه‌ی ناصری نیامده است. این بلخی رودهای بزرگ پارس را معرفی کرده که ده رود است و بعد از معرفی آن‌ها می‌گوید: «... و بیرون از این بسیار نهرها هست و جوی‌ها اما چنین بزرگ نیست از این جهت یاد کرده نیامد تا دراز نگردد»^{۲۴} اما فارسنامه‌ی ناصری به تمامی رودخانه‌های فارس اشاره کرده است. مرغزارهای فارس در کتاب این بلخی و صحراهای مملت فارس در فارسنامه‌ی ناصری آمده است. هر دو مؤلف به قلاع فارس هم اشاره‌ای دارند این بلخی از هشت قلعه‌ی آباد در زمان خود یاد می‌کند «به روزگار هفتاد و بیش قلعه‌ی معروف در پارس بود و اتابک چاولی جمله به قهر بستد و خراب کرد...»^{۲۵} سپس یازده قلعه‌ی قدیمی، خراب و شناخته شده‌ی آن روزگار را نام می‌برد. همچنین در صحبت از قلعه‌ی استخر از دو قلعه‌ی ویران «شکسته» و «شکنوان» یاد می‌کند. در مورد قلاع ایراهستان هم می‌گوید: «قلاع ایراهستان بیش از آنست کی برتوان شمردن کی به هردیبهی حصاری است اگر بر سنگ و اگر بر سر تل و اگر بر زمین و همه گرمسیر به‌غایت.»^{۲۶} فارسنامه‌ی ناصری ذکر قلاع را در عنوان «قلعه‌های کوهی مملکت فارس» آورده و ابتدا به تعریف قلعه‌ی کوهی پرداخته است: «قلعه‌ی کوهی، قلّه‌ی کوهی را گویند که از دامنه‌ی آن بر فرازش جراز دروازه‌اش نتوان رفت.»^{۲۷} آنگاه قلاع فارس را به ترتیب حروف الفبا معرفی

می‌کند و از چهل قلعه نام می‌برد. در این قسمت دو کتاب تنه در ذکر قلعه‌ی استخر و قلعه‌ی اشکنوان (شکنوان) به هم شبیه هستند. همچنین از قلعه‌ی معروف «دختر» در فیروزآباد نام می‌برد که این بلخی به آن اشاره نکرده است. فارسنامه‌ی ناصری در صفحات پایانی به کوه‌ها و معادن فارس پرداخته اما فارسنامه‌ی این بلخی از ذکر کوه‌ها و معادن خالی است. فارسنامه‌ی ناصری دارای یک نقشه از ایالت فارس، یک نقشه از بلوکات فارس و یک نقشه از شهر شیراز است، اما فارسنامه‌ی این بلخی فاقد هرگونه نقشه‌ای است.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- ابن بلخی، فارسنامه، تصحیح و تحشیه از منصور رستگار فسایی، چاپ اول، شیراز، بنیاد فارس‌شناسی، ۱۳۷۴ ص ۱
- ۲- ابن بلخی، همان، تصحیح گای لسترینج و رینولد آن نیکلسون، چاپ اول، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲، صفحه ۳
- ۳- فرای، ریچاردنلسون، تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان، ترجمه‌ی حسن انوشه، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۹، صفحه‌ی ۹۳
- ۴- همان، صفحه‌ی ۱۰۵
- ۵- ابن بلخی، همان، تصحیح لسترینج و نیکلسون، صفحه‌ی ۱۷
- ۶- همان، صفحه‌ی ۸ و صفحه‌ی ۱۷۰
- ۷- حسینی فسای، حاج میرزا حسن، فارسنامه‌ی ناصری، تصحیح و تحشیه از منصور رستگار فسایی، جلد اول، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷، صفحه‌ی ۱۵-۱۳
- ۸- همان، صفحه‌ی ۲۶- ۲۴
- ۹- همان، صفحه‌ی ۲۵
- ۱۰- همان، صفحه‌ی ۲۹۸
- ۱۱- ابن بلخی، همان، صفحه‌ی ۱۱۳
- ۱۲- همان، صفحه‌ی ۱۲۲
- ۱۳- لسترینج، گای، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه‌ی محمود عرفان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶، صفحه‌ی ۲۶۷
- ۱۴- همان، صفحه‌ی ۲۷۶
- ۱۵- ابن بلخی، همان، صفحه‌ی ۱۴
- ۱۶- دهخدا، علی‌اکبر، لغتنامه، دانشگاه تهران، ۱۳۷۴، صفحه‌ی ۳۱۸۶
- ۱۷- شواتس، پاول، جغرافیای تاریخی فارس، ترجمه‌ی کیکاووس جهانداری، چاپ اول تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۲، صفحه‌ی ۲۵۶
- ۱۸- ابن بلخی، همان، همان
- ۱۹- همان، صفحه‌ی ۱۳۹
- ۲۰- لسترینج، همان، صفحه‌ی ۲۷۸
- ۲۱- ابن بلخی، همان، صفحه‌ی ۱۶۵
- ۲۲- همان، صفحه‌ی ۱۳۶
- ۲۳- همان، صفحه‌ی ۱۵۳
- ۲۴- همان، صفحه‌ی ۱۵۸
- ۲۵- همان، همان، صفحه‌ی ۱۶۰
- ۲۶- حسینی فسایی، همان، جلد دوم، صفحه‌ی ۱۶۲۰